اباعبدالله علیه السلام مظهر شجاعت

موضوع : اباعبدالله علیه السلام مظهر شجاعت

قال الله تبارک و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً»[1]

مقدمه

یکی از صفات و ویژگی های اباعبدالله علیه السلام که جا دارد ما بیشتر به آن توجه کنیم، و این صفت را برای خودمان معنا کنیم عبارت است از صفت شجاعت. شجاعت اباعبدالله علیه السلام و اصحاب و یارانش یک شجاعت بی نظیر و یک شجاعت قابل توجهی است، هم قبل از عاشورا و هم در روز عاشورا. امام حسین علیه السلام را بیشتر در عاشورا و واقعة کربلا می شناسیم؛ اما دربارة پنجاه و چند سال قبل از عاشورا از امام حسین علیه السلام راجع به عرفان و شجاعت و صفاتش کمتر صحبت کردیم. کتابی دیدم از یک نویسنده به نام امام حسین علیه السلام قبل از عاشورا، کتاب نسبتاً خوب و قابل استفاده ای بود، و شخصیت امام حسین علیه السلام را قبل از عاشورا بیان کرده بود. اکثر کتاب ها امام حسین علیه السلام را در عاشورا بیان می کنند؛ اما این نویسنده امام حسین علیه السلام را در صفین، جمل، زمان معاویه، زمان پدرش و حوادث قبل از عاشورا مطرح کرده است. وقتی می گویند شجاعت تصور ما خوب جنگیدن و خوب در مقابل دشمن ایستادن است؛ اما این یک معنای شجاعت است.

علائم شجاعت

در اینجا چهار الی پنج علامت از انسان های شجاع را برایتان می گویم. شجاعت فقط به خوب جنگیدن نیست، گاهی شجاعت ممکن است به عدم آن باشد. قبل از آن که این چند صفت را بگویم اول شجاعت را برای شما معنا مي کنم. ما یک قوة غضب داریم، یک قوة شهوت داریم و یک قوة فکر و عقل؛ این سه قوه در وجود همة ما هست. هر کدام از این قوا اگر کنترل شود یک اثری دارد؛ قوة شهوت که در همه هست اگر کنترل شود تبدیل به عفت می شود. آدم عفیف چه کسی است؟ کسی که شهوتش را کنترل کرده است. اگر قوة غضب کنترل شود تبدیل به شجاعت می شود. شجاعت چیست؟ کنترل غصب. اگر از قوة فکر خوب استفاده شود حکمت می شود. خدا هیچ چیزی را بی دلیل به انسان نمی دهد، اگر به ما غضب و عصبانیت نمی داد شجاعت درست نمی شد، انسان نمی توانست بجنگد؛ چون باید در یک جایی عصبانی شود، در میدان جنگ اگر غضب نباشد انسان به دشمن حمله نمی کند، اگر شهوت نباشد ممکن است ازدواج نکند، علاقه ها ایجاد نشود، صاحب اولاد نشود، پس هم شهوت لازم است، هم غضب و هم فکر. منتها شهوت اگر کنترل شود، می شود عفت. غضب اگر کنترل شود، می شود شجاعت. و اگر از فکر استفاده شود، می شود حکمت. پس معنای شجاعت؛ یعنی کنترل قوة غضب.

1- راستگویی

به این حدیث هایی که مي خوانم خوب دقت کنید، اولین حدیث این است: از امام معصوم علیه السلام روایت شده، فرمود: «لَوْ تَمَیَّزَتِ الاشیاء»؛ اگر چیزها را تقسیم بکنیم، اگر بخواهیم خوبی ها، بدی ها، راست و دروغ را تقسیم بکنیم، «لَکان الصِّدقُ مَعَ الشَّجاعۀ وَ کانَ الْجُبنُ مَعَ الْکِذب»،[2] این که ما می گوییم «شُجاعت» این غلط مشهور است، صحیح آن «شَجاعت»، است. علامت های انسان شجاع چیست؟ امام و حجت خدا می فرماید: یک علامت انسان شجاع صداقت است، و علامت آدم ترسو دروغگویی، خدعه و افتراست، حقیقت را نمی گوید. در مجلس ابن زیاد در کوفه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ، ابن زیاد به منبر رفت، شروع کرد به امام حسین علیه السلام جسارت کردن، هر چه دلش خواست به امام حسین علیه السلام و به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا گفت. همه نشسته اند گوش می کنند، همه می دانند دروغ می گوید، چرا؟ چون امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از خلافتش تقریباً یکی دو سال بعد به کوفه آمد و لااقل سه سال در این شهر خلافت کرده، مردم کوفه علی علیه السلام را خوب می شناختند. حالا اگر بگوییم مردم شام علی علیه السلام را نمی شناختند حق داشتند، اما کوفه جایی است که بیست سال قبل از کربلا حضرت علی علیه السلام در آنجا خلافت کرده، نماز جماعت خوانده خطبه خوانده، دخترش زینب علیها السلام در آنجا درس تفسیر گفته است. او را می شناختند با گذشت بیست سال که یک نسل عوض نمی شود، الآن خیلی از شما بیست سال پیش را یادتان است، بیست سال، دویست سال نیست که بگوییم نسل عوض شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در سال 40 هجری شهید شد، واقعة کربلا سال 61 هجری بوده است، بیست سال بعد رفته در کوفه ای که مرکز خلافت حضرت علی علیه السلام بوده است. 4-5 کیلومتر آن طرف تر قبر حضرت علی علیه السلام در نجف است؛ البته آن موقع قبر حضرت مکشوف نبود. ابن زیاد آمده بالای منبر و دارد ناسزا می گوید، همه هم در حال گوش کردن هستند یک نفر هم برای اعتراض بلند نشد، این ترس است. اما یک جانباز به نام عبدالله ابن عفیف که در جنگ ها هر دو چشمش را یکی را در صفین و دیگری را در جمل در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام از دست داده بود؛ بلند شد – این شجاعت و راستگویی است- گفت: «ان الکَذّاب ابن الکذاب انت و ابوک»؛ ابن زیاد! دروغگو خودت، پدرت، جد و اجداد و خانواده ات است. چرا این حرفها را به امام حسین علیه السلام می زنی؟ امام حسین علیه السلام پسر پیغمبر بود، سید شباب اهل جنت بود. شروع کرد بین جمعیت از فضایل امام حسین علیه السلام گفت و بساط ابن زیاد را به هم ریخت. یک نفر او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد آورد. ابن زیاد گفت: سخنرانی من را به هم مي زنی؟ می خواهی بگویم اعدامت کنند؟ گفت: چه افتخاری شهادت آن هم به دست خبیثی مثل تو! وقتی امام حسین علیه السلام شهید شد خبرش به من رسید، خیلی غصه خوردم، گفتم: من کور بودم، نابینا بودم اگر چنین نبود امام حسین علیه السلام را یاری می کردم، با خودم گفتم: من دیگر مدال شهادت نصیبم نمی شود و تا آخر عمر از شهادت محروم هستم، نمی دانستم خدا این قدر مرا دوست دارد که شهادتم را به دست خبیثی مثل تو قرار می دهد.[3] این شجاعت است، «لکانَ الصّدقُ معّ الشجاعۀ». اما آدم ترسو نان به نرخ روز می خورد. بیشتر کسانی که در کربلا بودند امام حسین علیه السلام را می شناختند. فَرَزدَق که شاعر است به امام حسین علیه السلام عرض کرد آقا، این جمعیت «قلوبُهُم معَک»؛ قلب هایشان با شماست، مي دانند حق با شماست «سُیوفُهُم عَلَیک»[4]؛ اما از ترس جلوی شما شمشیر کشیده اند. پس یک علامت انسان شجاع این است که راست می گوید، اما ترسو دروغ می گوید. حق را می پوشاند و کتمان می کند. شما همین دنیای امروز را نگاه کنید، آمریکایی ها، اسرائیلی ها و سایر دشمنان را ببینید، که این روزها جرأت جسارت به ساحت پیغمبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم را پیدا کرده اند، روزنامه های دانمارک، سوئد، کشورهای مختلف و همچنین بعضی شبکه های تلویزیونی این دوازده کاریکاتور را پخش کردند، گاهی می بینید یک روزنامه نگار حواسش نبوده یک کاریکاتور را در گوشه ای کشیده و فوراً آن را جمع می کنند؛ اما این کاریکاتورها یکی نیست دو تا نیست سه تا نیست دوازده تاست! آنها را در صفحه های بزرگ روزنامه، در شبکه های تلویزیونی آوردند، نشان دادند اگر کسی همین حرکت و همین جسارت و بی ادبی را نسبت به یک رهبر مذهبی آنها انجام بدهد صدایشان در می آید، اما شخصیتی که به آن جسارت شده پیغمبر است، شخصیت بزرگ جهان اسلام است، کسی که قرآن دربارة او می گوید صدایتان را از صدای او بالاتر نیاورید، اگر تُن صدای پیغمبر مثلاً هفتاد است تُن صدای شما پنجاه باشد؛ «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ». [5] قرآن می گوید او را به اسم صدا نزنید، وقتی می خواهید صدایش بزنید، بگویید: رسول الله. خدا در قرآن یک بار هم پیغمبر را به اسم خطاب نکرده است، سرتاسر قرآن را ببینید که یک جا خدا پیغمبر را با اسم صدا زده باشد نیست. اسم پیغمبر در قرآن هست، اما این که خدا او را به اسم صدا زده باشد نیست. در قرآن «یا داود» صدا زده، داود را به اسم خوانده «یا یحیی» خوانده، اما یا محمد در قرآن نداریم. یا این که پیغمبر را به نام احمد یا محمد صدا بزند، نداریم. در قرآن «یا أیُّها النبی یا أیُّها الرسول» ای پیامبر، ای رسول، «یا أیها المدَّثِر»[6] «یا أیها المزمِّل»[7] آمده است. به چنین شخصیتی که دنیا برای او احترام قائل است به راحتی در روزنامه جسارت می کنند. معلوم است این موج اسلام ستیزی است. این مطلب را یکی از تحلیل گرانی که در خارج درس می خواند می گفت: در گذشته در کشورهای خارجی مسلمان را به عنوان کسی می شناختند که شراب نمی خورد، گوشت خوک نمی خورد، نماز می خواند و یا مثلاً به مکه می رود و دور خانة خدا می چرخد. خیلی هم برایشان مفهوم نبود چرا شراب نمی خورد چرا گوشت خوک نمی خورد. یعنی مسلمان را به عنوان چهره ای می شناختند که برای خودش ممنوعیت هایی درست کرده، مثلاً این را نخور، این را بخور. اسلام را در این قالب می شناختند اما امروز کسی مسلمان را این گونه نمی شناسد، بلکه می گوید مسلمان ظلم ستیز است، مسلمان حکومت عوض می کند، مسلمان یک تمدن ایجاد مي کند، مسلمان در جنوب لبنان (حزب الله) اسرائیل را مستأصل کرده، مسلمان یک حکومت چند صد ساله را در ایران عوض کرده، مسلمان یک رهبر مذهبی ساده اش در یک خانة محقر، در یک کوچة باریک در یک منطقة مستضعف نشین نجف نشسته، یک اعلامیه می دهد، یک مرتبه تمام لیستش در انتخابات عراق رأی می آورد؛ چشم مردم نجف و عراق به آیت الله سیستانی دوخته شده است. اصلاً در دنیای امروز خط دهنده است. یک فتوای میرزای شیرازی یک پیرمرد سادة مسلمان، تنباکو را تحریم می کند. یک حکم مرجع تقلید مسلمانان دنیا را و سلمان رشدی را مستأصل می کند. سال 1367 یک فتوای امام آن چنان از آن جسارت جلوگیری کرد، امروز مسلمان این گونه است و این مانع آنهاست، پس چرا جسارت نکند. عکس می کشد، او را تروریست مي خواند، با اصل هم مخالف است کار به امیرالمؤمنین علیه السلام یا به خلیفة اول و دوم ندارد، کار ندارد شیعه است و چه سنّی. روی پیغمبر دست گذاشته روی رسول الله؛ کسی که حساسیت جهان روی اوست، این نشانة ضعف و زبونی و ترس است. این که امروز مراجع و بزرگان و کشورها در مقابل این جسارتی که از روزنامة دانمارک شروع شد تا سایر روزنامه ها هنوز هم ادامه دارد، موضع گرفتند این با عذرخواهی حل نمی شود. شما چیزی را در دنیا منتشر کردی و جسارت کردی. این نشانة ضعف است. آدم اهل بحث می آید بحث می کند، قرآن می گوید: پیغمبر به مشرکین بگو بیایید بحث کنیم، فحش ندهید ناسزا نگویید. حتی قرآن به مسلمان ها می گوید به بت ناسزا نگویید بتی که ارزش ندارد و از چوب و سنگ است، می گوید: بت های مشرکین را سب نکنید، به مشرکین می گوید: بیایید با هم بحث کنیم؛ «قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ»[8]؛ استدلال بیاورید. این دین با این روشنایی، با این بینش، و فحش و کاریکاتور کشیدن از شخصیتی مثل پیغمبر معصوم صلّی الله علیه و آله و سلّم این دلیل بر ضعف است. شجاع کیست؟ فرمود: شجاع کسی است که راست می گوید. یک زن به نام سودة حمدانی، به تنهایی پیش معاویه آمد، وقتی بر معاویه وارد شد، پیش او شروع کرد در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام شعر خواندن، گفت:

صّلَّی اللهُ عَلَی رُوحٍ تَضَمَّنَهَا قَبْرٌ فَأصبَحَ فیهِ العَدلُ مَدفوناً

قَد حالَفَ الْحَقّ لَا یَبغِس بِهِ بَدَلاً فَصارَ بالحَقّ وَ الإیمانِ مَقروناً[9]

درود بر آن بدنی که وقتی در خاک رفت عدالت هم با او رفت، معاویه تو ظالمی عادل نیستی، عدالت را علی داشت. معاویه به اطرافیانش گفت: ببینید این زن چه جرأتی دارد، شما نان مرا می خورید ولی این گونه از من دفاع نمی کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام به این ها نه سفرة رنگین داده، نه پول زیادی و نه باجی و نه غذایی، چگونه یک زن بلند شده آمده در دربار شام، جلوی معاویه ایستاده و دارد از شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفاع می کند. بنابراین یک علامت انسان شجاع این است که راست می گوید.

2- صبر و بردباری در میدان نبرد

علامت دوم شجاع: «سُئِلَ حسنُ ابنُ علی علیه السلام عَنِ الشجاعۀ»، از امام حسن پرسیدند: شجاع کیست؟ فرمود: شجاع کسی است که دو علامت دارد: «مُوافَقَۀ الاقران»؛ با دوستانش همراهی می کند، ستیز نمی کند، دوست پسند است، گرایش و جذب در او قوی است، و با دوستانش دفع و مخالفت و برخورد ندارد. دوم این که «وَالصّبرُ عِندَ الُطَّعانِ»[10] در جبهة جنگ بردبار و صبور است. و تیر و نیزه و خطرات را برای خدا تحمل می کند. این هم یک علامت انسان شجاع است. شما اباعبدالله علیه السلام را ببینید، روز عاشورا کسی به نام تمیم ابن قحطبه، از فرماندهان شجاع و قوی شام بود، به میدان آمد و مبارز طلبید، خود امام حسین علیه السلام جلو رفت و فرمود: ابن قحطبه من برای مبارزه با تو آمده ام. گفت: حسین برگرد، تو فرزند پیامبری من دلم نمی خواهد کشته شوی همة یارانت کشته شده اند – ظاهراً کسی دیگر نمانده بود – حسین تسلیم شو، اگر تو بجنگی حریف این همه آدم که نمی شوی. شروع کرد به نصیحت کردن امام حسین علیه السلام. پیش خودش می گفت تو بجنگی یا نجنگی نتیجة این جنگ ظاهراً به نفع تو نیست، چون تو یک نفری. امام فرمودند: من بجنگم و با عزت کشته شوم بهتر از این است که مثل یک آدم ذلیل تسلیم شوم. من تسلیم نخواهم شد، حالا حاضری با من مبارزه کنی؟ گفت: بله، وارد نبرد شدند در همان اولین نبرد امام علیه السلام ضربة محکمی به پای تمیم زد، ابن قحطبه از اسب روی زمین افتاد و صدای ناله اش بلند شد. – هر کجای دنیا باشد این جا از نظر نظامی اجازه می دهند که تیر خلاص بزنی، کسی که آمده جلویت جنگیده، حالا روی زمین افتاده، شمشیر بزن و کارش را تمام کن- اما امام آمد بالای سرش، دید دارد التماس می کند، فرمود: چیست ابن قحطبه؟ می خواهم بگویم قبیله ات بیایند تو را ببرند؟ گفت: بله آقا، لطف کنید مرا نکشید، بگویید مرا ببرند. امام فریاد زد: بیایید فرمانده تان ابن قحطبه را ببرید. همشهری ها و رفقایش آمدند زیر بغل هایش را گرفتند و با پای مجروح او را بردند. این شجاعت با مروت است، این شجاعت با جوانمردی است، این شجاعت با ایثار است، این شجاعت با از خودگذشتگی است. او فقط به نتیجة جنگ نمی اندیشد. این انسان شجاع (امام حسین) است که در صفین وقتی با پدرش امیرالمؤمنین به منطقة صفین رسید دید معاویه آب را محاصره کرده، لشکر آب ندارد بنوشد، امام حسین علیه السلام چه باید بکند؟ آقا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حسینم، حمله کنید آب را آزاد کنید. حمله کردند امام حسین علیه السلام بود، اباالفضل العباس بود، افراد دیگری هم بودند، ریختند دشمن را از کنار آب دور کردند و آب را به اختیار خودشان درآوردند. بلافاصله برای معاویه پیغام دادند: هر که مي خواهد آب بخورد، بیاید از آب استفاده کند، فکر نکنید شما آب را بسته بودید ما هم آب را می بندیم، خیر آب آزاد است. به این می گویند مروت که مقابل به مثل نکرده. وقتی امام حسین علیه السلام پیروز برگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «هَذا أوّلُ فَتحٍ بِبَرَکَۀ الحُسَین»؛ حسین جان این اولین پیروزی است که به دست تو رخ داد، آب را برای مردم کوفه، برای لشکر کوفه، برای کسانی که آمده اند در صفین با معاویه بجنگند آزاد کردی. یک وقت هم اشک در چشمانش حلقه زد. فرمود: اما همین ها یک روز این آب را از تو و از زن و بچة تو دریغ می کنند.[11] در کوفه قحطی شد، آمدند خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام که آقا نماز بخوانید. فرمود: حسینم، برو نماز باران بخوان. امام حسین علیه السلام نماز خواند و باران آمد، در آب راه ها و جوی ها آب راه افتاد، فرمود: حسینم، به نماز باران تو این مردم آب نوشیدند؛ اما همین ها یک روز آب را به روی تو خواهند بست. در این روایت نکته ای است؛ اگر اباعبدالله علیه السلام روز عاشورا نماز باران می خواند همة سرزمین را آب می گرفت، اگر دعا مي کرد بهترین و پرباران ترین ابرها بالای سرش ظاهر می شد. اما امام نمی خواست از معجزه استفاده کند، نمی خواست از راه غیرطبیعی وارد بشود. و الّا همین آقا در کوفه نماز باران خواند و جوی ها پر از آب شد. می خواست مردم امتحان شوند، ببیند چه کسی به او می پیوندد مثل حرّ، و چه کسی به او پشت مي کند مثل عبیدالله حرّ جوفی. قرار نبود کار از طریق غیرطبیعی پیش برود، قرار بود عادی پیش برود تا ببیند چگونه افراد خودشان را در این صحنه نشان می دهند، این شجاعت اباعبدالله علیه السلام است. پس شجاع 1- راستگوست؛ 2- شجاع در میدان نبرد صبور و بردبار است. از امام باقر علیه السلام سؤال کردند: شهدای کربلا درد هم احساس مي کردند؟ فرمود: نه، وقتی تیر می خوردند اصلاً احساس درد نمی کردند چون عاشق بودند. چه کسی از نماز خسته می شود؟ کسی که عاشق نماز نیست. برای چه کسی نماز سخت است؟ مثل این که بار روی دوشش است، می گوید بخوانم راحت شوم. نماز از گردنمان برداشته شود. نماز را بار می بیند، نماز را سنگینی می بیند؛ اما پیغمبر همین که صدای اذان می آمد گفت: حالا راحت شدم. اما من وقتی السلام علیکم می خوانم می گویم راحت شدم، اما وقتی پیغمبر به نماز می ایستاد می فرمود: حالا راحت شدم، «ارحِنا یا بلال»؛ بلال راحتمان کن و اذان بگو، گویا هیچ کس دیگر را نمی شناخت. چه کسی نماز اول وقت برایش سنگین است؟ چه کسی قرآن برایش سنگین است؟ چه کسی دعا برایش سنگین است؟ چه کسی نماز جماعت طولانی برایش سنگین است؟ این که کسی ایستادن در طولانی ترین صف را تحمل مي کند، طولانی ترین فیلم را تحمل مي کند، طولانی ترین شب نشینی را تحمل می کند، چرا ده دقیقه که نماز جماعت طول مي کشد برایش سنگین است؟! چرا همة نود دقیقة فوتبال را راحت می بیند، اما وقتی می خواهد در یک برنامه و جلسة مذهبی شرکت کند برایش سنگین است؟! چون عشق نیست، چون درک ارزش و اهمیت نیست، چون درک ثواب نیست. فضل بن شاذان نقل می کند، می گوید: رفتم دیدم یونس ابن عبدالرحمن بعد از نماز صبح در سجده است، یک کاری با او داشتم هر چه ایستادم دیدم پا نمی شود خسته شدم نشستم، در همین حال – تعبیر بنده است- چرتم گرفت بعد از مدتی از حال خودم بیرون آمدم و دیدم هنوز در سجده است، تا این که آفتاب زد، دیدم سر از سجده برداشت. گفتم: یونس ابن عبدالرحمان چه خبره؟ نماز صبح خواندی رفتی سجده تا آفتاب زد! گفت: سجده ندیده بودی؟! امام صادق علیه السلام چگونه سجده مي کرد؟ ندیده بودی که چگونه بعضی از یارانش سجده می کردند؟ این روایت را فضل بن شاذان نقل می کند که از اصحاب است؛ این نکته ای دارد. امام سجاد علیه السلام زیاد نماز می خواند، زیاد عبادت مي کرد خواهرش سکینه، دختر امام حسین علیه السلام آمد پیش جابر بن عبدالله انصاری، جابر بن عبدالله با این خانواده ارتباط داشت و رفت و آمد می کرد. چون جابر کسی است که هفت تا معصوم را درک کرده است: پیغمبر، حضرت زهرا تا امام باقر علیهم السلام. سکینه خودش رویش نشد به برادرش بگوید، به جابر گفت: به برادرم امام سجاد علیه السلام بگو کمی عبادتش را کم کند، می رکوع ها، سجده ها و این عبادت هایش را کمتر کند، خیلی خودش را اذیت می کند. جابر می گوید: وقتی رفتم و به امام سجاد علیه السلام این مطلب را عرض کردم، نوشته ای را آورد، دیدم در آن عبادت های حضرت علی علیه السلام را نوشته، که چقدر نماز می خوانده گفت: جابر، عبادت من کجا، عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام کجا؟ تو آمدی به من تذکر می دهی؟ جدم امیرالمؤمنین علیه السلام چندین برابر این عبادت را انجام می داد. لذا همان طور که عرض کردم تحمل از روی عشق است، فعال بودن در کاری از روی علاقه است. پس شجاع کیست؟ شجاع کسی است که اولاً: صداقت دارد، ثانیاً: صبور است. یک حدیث دیگر هم بخوانم که سه علامت برای شجاع در آن ذکر شده، جدیث از رسول خدا حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم است. این حدیث خیلی زیباست، از امام باقر علیه السلام هم رسیده، فرمود: «ألا أخبِرُکُم بِأشَدّکُمْ وَأقْواکُمْ»؛ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: مردم، می خواهید به شما بگویم شجاع ترین شما کیست؟ پیغمبر گاهی برای این که مخاطبش بیشتر توجه کند سؤال مي کرد؛ بگویم؟ گوش می دهید؟ برایتان خبر بدهم که چه کسی از همة شما شجاع تر و قوی تر است؟ «قَالوا بَلَی یَا رَسُولَ اللهِ»؛ بله، یا رسول خدا، فرمود: کسی که سه تا ویژگی دارد:

1- حق گفتن در اوج عصبانیت

«قَالَ أشَدُّکُمُ الَّذی إذَا رَضِیَ لَمْ یُدْخِلْهُ رِضاهُ فِی إثْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَإذَا سَخِطَ لَمْ یُخْرِجْهُ سَخَطَهُ مِنْ قَولِ الحَقِّ»[12]؛ کسی که وقتی عصبانی می شود ناحق نگوید. بعضی ها وقتی عصبانی می شوند ناحق می گویند، همین که با همسرش دعوایش می شود خدماتش را نادیده مي گیرد، همین که با رفیقش دعوایش می شود شروع می کند به بد و بیراه گفتن، و خوبی هایش را نادیده می گیرد. با یکی که قهر می کند و یا اختلاف پیدا مي کند خدمت هایی را هم که به او کرده نادیده مي گیرد. اگر غضب کردی از حد خارج نشو. چرا پیامبر نگفت در حال عادی؟ چون در حال عادی انسان ممکن است رعایت کند، . ولی در عصبانیت، دیگر احساس می کند همة مبانی عقلی اش کنار رفته، هر چه از دهانش در می آید می گوید. فرمود: کسی که در غضب از قول حق خارج نشود شجاع است.

2- گناه نکردن در محیط گناه

«إذَا رَضِیَ لَمْ یُدْخِلْهُ رِضاهُ فِی إثْمٍ وَلَا بَاطِلٍ»؛ کسی که در حال رضایت و خوشی، در حالی که شرایط برایش فراهم است گناه نکند. گاهی شرایط فراهم نیست، مثلاً چشمش نمی بیند که بخواهد به نامحرم نگاه کند. شهوتش دیگر خاموش است که بخواهد گناه جنسی کند، کسی که دیگر ثقل سامعه دارد جواب سلام شما را هم نمی دهد، هشتاد سال سن دارد، اگر به او بگویی آقا موسیقی گوش نکن، می گوید من جواب سلام را هم نمی شنوم، دیگر از من گذشته. این دیگر زمینة گناه برایش فراهم نیست. فرمود: کسی که زمینه برایش فراهم است و گناه نکند این شجاع است. زمینه برای جوان و نوجوان فراهم است، برای کسی که امکانات گناه برای او فراهم است مثلاً سایت اینترنت، دستگاه، خانه، کشور خارج، جلسة خصوصی، این شرایط فراهم باشد و گناه نکند شجاع است.

3- ظلم نکردن در اوج قدرت

«وَإذا قَدَرَ لَمْ یَتَعاطَ مَا لَیسَ لَهُ بِحَقٍّ»[13]؛ کسی که وقتی قدرت پیدا مي کند چیزی را که مال او نیست به دست نیاورد، یعنی به خاطر قدرتش ظلم نکند؛ قدرت دارد زور نگوید. پیغمبر خدا فرمود کسی که این سه صفت را دارد شجاع است: 1- در حال غضب ناحق نگوید، 2- در حال فراهم بودن شرایط گناه نکند 3- در حال قدرت چیزی که مال او نیست کسب نکند و به دست نیاورد. نقل شده همین حدیث را امام باقر علیه السلام برای عمر ابن عبدالعزیز خواند، وقتی تمام شد عمر ابن عبدالعزیز مقداری فکر کرد و گفت: قلم و کاغذ بیاورید، قلم و کاغذ آوردند، «فَکَتَبَهُ لَها بِرَدِّ فَدَکَ»؛ نوشت فدک را برگردانید تا زمان عمر ابن عبدالعزیز فدک در غصب خلفای قبل از او بود. عمر ابن عبدالعزیز خدمت هایی کرده، یک خدمتش این بود که به محض این که حدیث را از امام باقر علیه السلام شنید، گفت: قلم و کاغذ بیاورید، بعد نوشت فدک را برگردانید. این خودش یک شجاعت است که این حدیث رویش اثر گذاشت، فَکَتَبَهُ لَها بِرَدِّ فَدَکَ. اولین کسی که فدک را به بنی هاشم و اهل بیت برگرداند عمر ابن عبدالعزیز بوده است، که بعضی نوشته اند: به خاطر شنیدن این حدیث از امام باقر علیه السلام به مدینه آمد، خدمت امام باقر علیه السلام رفت، وقتی حدیث را برایش خواند گفت: آقا، حق با شماست ما قدرت پیدا کردیم ولی حق نداریم چیزی که مال ما نیست به دست بیاوریم، فدک مال شماست. نوشت که فدک را برگردانید. چون فدک دو سه بار در تاریخ برگشته است. یک بار هم مأمون آن را برگرداند، زمانی که ولایتعهدی را به امام رضا علیه السلام داد. اینها علامت انسان شجاع است: صبر، تحمل و صداقت. و علامت های دیگری که عرض کردم.

ان شاءالله خداوند به همة ما این صفت ارزشمند را عنایت بفرماید.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1]. احزاب، 70.

[2]. غررالحکم، 4348.

[3]. بحارالانوار، ج 45، ص 119؛ اللهوف، ص 164.

[4]. دلائل الامامه، ص 74.

[5]. حجرات، 2.

[6]. مدثر، 1.

[7]. مزمل، 1.

[8]. بقره، 111.

[9]. بحارالانوار، ج 41، ص 119؛ بلاغات النساء، ص 48؛ کشف الغمه، ج 1، ص 174.

[10]. بحارالانوار، ج 75، ص 102.

[11]. بحارالانوار، ج 44، ص 226.

[12]. من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 407.

[13]. بحارالانوار، ج 72، ص 28؛ الامالی للصدوق، ص 20؛ مشکاه الانوار، ص 32.